

ابتدال سواد در ایران

جواد سقای سعیدی

دو هزار و پانصد سال پیش در **یونان باستان** مردمانی زندگی می کردند که به داشتن **خدایان گوناگون** معروف بودند. در باور آنان، خدایان و الاله ها موجوداتی **ابدی و ازلی** بودند و هر کدام از آنها عامل حرکت و مبداء نعمتی متفاوت به حساب می آمدند. تغییر و تحول در آنها معنا نداشت و به دنیایی ثابت و لایتغیر تعلق داشتند. جایگاه و منزلت آنان بسی فراتر از انسان بود و همین اعتقاد به جاودانگی آنان بود که ایمان به دوگرایی و **ثنویت** را در ذهن و باور انسان یونانی تجسم می بخشید.

«با ایمان به خدایان و اله های گوناگون، انسان یونانی پذیرفته بود که برای هر واقعیتی، **دو بعد مستقل** از هم قائل شود. بخشی که از خدایان نشأت می گرفت: **بعد تمثلی**، صوری، ذهنی، روحانی، نامیرا، باقی و جاودانه، و بخشی که: به جهان همیشه در حال تغییر، مادی، میرا، عملی، جسمی، فانی و زمینی تعلق داشت. این نوع ثنویت، **نظام ارزشی** خاصی را در بین انسان ها رواج داد که به راحتی بپذیرند، در مقابل جهان پستی که متعلق به اشیاء و اشخاص متحول است و قلمرو عمل، تجربه و کار را تشکیل می دهد، **قلمرو برتری** از واقعیت نیز وجود دارد که متعلق به الاله ها و خدایان گوناگون است و به ذهن و نظر و دنیای ایده های برتر تعلق دارد» (پاک سرشت، ۱۳۸۲) این تصور دوگانه نسبت به واقعیت، بعدها با رسوخ به الهیات مسیحی و اسلام، تاثیرات مهم و ماندگاری بر نظام فکری، قانونگذاری و برنامه ریزی ملل مختلف برجا گذاشت، که در آن عقل، ذهن و فکر بشر به دلیل تعلق داشتن به خدایان و الاله ها، بر عمل، کار و تلاش او ارجحیت یافت و **عوامل اصلی** توسعه و پیشرفت را برای قرن های متمادی، از **مسیحیان** (در قرون وسطی) و بعدها **مسلمانان** (در قرون معاصر) ستاند و آنها را به مرداب انحطاط، مصرف زدگی و پیرو بودن، فرو کشید.

یکی از **زهراگین ترین** تاثیرات نفوذ باورهای یونان باستان و به تبع آن ترویج ثنویت و دوگانگی در جامعه ایرانی، پوساندن **مفهوم سواد** به واسطه فاصله انداختن بین علم با عمل و به ویژه جدایی بین علم با دنیای واقعی کار است. به نحوی که امروزه در بین آحاد مردم به **آنهايي** که مشتی پشم را به همت و اراده می ریسند و به اکسیر کاه و روناس و وسمه، ملون می کنند تا پشم پالوده از **پشگل** را به منزلت فرش و قالی تعالی دهند و خلقی را به شوکت این هنر عظیم به حیرت وادارند، **بی سواد** می نامند. اما **آنهايي** که از عصاره کتاب هایی که صد سال پیش نگاشته شده اند و پس از سال ها انتظار، ترجمه گردیده اند، جزوه ای چند برگی می آریند تا همچون انبانی به عاریت مانده از چپاول راهزنان، به خورجین مغز جوانان بچپانند، بدون آنکه منشاء اثری باشد یا رگ غیرتی را برای کار و عمل به جوش آورد، استاد و فرهیخته و **باسواد** می نامند. در این وانفسای رونق ذهن پروری در مدارس و دانشگاه ها و برافتادن شوکت کار و غیرت مسلکی، طبیعی است که هدایت و رهبری به سوی **کار، جهاد، اقدام و عمل**، معنای حقیقی خود را از دست بدهد و تاثیری در افراد جامعه نداشته باشد.

وقتی **علم و دانش**، از ترس انگ کهنتری و از دست دادن سریر سروری، جرأت تبدیل شدن به **کار و عمل** را از دست بدهند، رسالتی نخواهند داشت مگر اینکه در کنج حجره و مدرسه بلولند و حباب تکبر و فخر فروشی های بی اثر ناشی از عنوان پرستی و مدرک گرایی را باد کنند. این ثمره نفوذ همان **ثنویت** است که با برتر و ارجمند دانستن دانش نظری در مقابل کار و عمل، ناتوانان را با سواد و با اهمیت، و توانمندان را بی سواد و بی ثمر جلوه می دهد و ملتی را از نعمت بهره بردن از علوم و دانش هایی که باید به کار و **ثروت** تبدیل شوند، محروم می سازد.

پذیرش ثنویت یونانی علاوه بر اینکه حوزه ها و دانشگاه ها را از پاسخگویی به نیازهای جامعه دور می سازد به همان نسبت فرآیند هدایت جامعه به برخورداری از پیشرفت و توسعه را، که محصول عمل به دانش ها و تولید **فناوری** هاست، مختل می نماید. در چنین جامعه ای **مدیریت** جامع و کل نگر، که در شبکه ای به هم پیوسته از نیازها، بتواند عالمان، صنعتگران، تجار و... را در مسیر واحدی هدایت نماید، غیر ممکن خواهد بود و جامعه را از تبدیل شدن به یک **ارگانسیم زنده** و با هدف، محروم خواهد کرد.

امروز با جولان اندیشه های یونان باستان در نظام آموزش عالی کشور، که موجب رشد مستقل دانشگاه ها و جدایی اساتید از نیازهای جامعه و ملت گردیده است، دانشگاه ها در پاسخگویی به نیازهای صنعتی، اقتصادی و فرهنگی و حتی سیاسی کشور به **کشتی های** به گل نشسته ای می مانند که در مرداب **ناکارآمدی** دست و پا می زنند و افتخاری جز تربیت فارغ التحصیلان بیکار در کارنامه خود ثبت نمی کنند. چراکه دانشگاه ها و حوزه های علمی در سراسر کشور، به **متولیان** ترویج سواد ابتر و دانش ناقص (دانش نظری) تبدیل شده اند. دانشی که با اهمیت دادن بیش از حد به ذهن و نظر، جوانان را به **موجوداتی نامتعادل** با مغزهای بیش از حد بزرگ با دست ها و پاهای علیل و ناتوان تبدیل کرده است. این دلیل اصلی رخوت و سستی مراکز علمی و آموزشی ماست که از تحرک و شتاب برای تغییر و توسعه و ایفای نقشی موثر و فعال برای تبدیل جامعه مصرف کننده ایران به جامعه ای پیشرو، تولید کننده و فعال، بازمانده است.

دانش نظری انسان ها را به موجوداتی تماشاگر، منفعل و گوشه گیر تبدیل می کند که در پیچ و خم ذهن خویش گم شده اند و راه حل دشواری ها و کاستی ها را در دنیای خیالی جستجو می کنند، که در ذهن خویش ساخته اند. آنها به دلیل اهمیت دادن بیش از حد به ذهن و نظر، و محروم ماندن از مهارت هایی که دانش آنها را به عمل تبدیل کند، قادر به **تغییر** دنیای خویش نیستند، چراکه دست ها و پاهایشان، یارای همراهی با آنها را ندارد، فقط ذهن آنهاست که می تواند برایشان رؤیایپردازی کند. به همین علت به موجوداتی سنگین و زمین گیر تبدیل شده اند که به قول مولانا کاری جز گره زدن و گشودن ندارند. (در گشاد عقده ها گشتی تو پیر، عقدی چندی دگر بگشاده گیر) خود مشکلی را طرح می کنند و بعد از چندی تلاش، به بازگشایی آن می پردازند بدون آنکه از این همه طرح و حل مشکل در ذهن ها و بر روی کاغذها، گرهی یا دردی از جامعه گشوده یا رفع شود.

تاکید بر یادگیری دانش نظری به مثابه پذیرفتن مغز به عنوان اندامی مستقل از جوارح و اعضای بدن است که هرگز به تنهایی منشاء حیات نخواهد بود و به سرباری برای بدن تبدیل خواهد شد. این **دانش عملی** است که با **پیوند** بین مغز با دست ها و پاها و تمامی اعضای بدن، به انسان ها چالاکی و **جسارت** می بخشد تا برای تغییر و بازسازی دنیایی که در آنند، بال پرواز بگشایند و دانش های به حبس در آمده در مغزشان را به اکسیری برای پُر بار ساختن اعمالشان تبدیل نمایند. بی خود نیست، در دنیای در حال تغییر ما، **آنهایی از شجاعت** لازم برای پیشرفت و تحول برخوردارند، که به تناسب دستیابی به دانش های نو، به **پنجه های کارآمد** خود تکیه کرده باشند.

دانشگاه ها و حوزه های علمیه در طول نزدیک به چهل سال **ثابت** کرده اند که به صرف افزودن بر دانایی ها، نمی توان به برخورداری از توانایی ها اطمینان حاصل کرد. دانایی ها زمانی معیاری بر توانایی ها خواهند بود که ارزش و عیارشان با قابلیت ها، **فنون** و **مهارت ها** سنجیده شود، و گرنه با بسواد خواندن افرادی که دانش ها را در مغز خود حمل می کنند، نمی توان **کارآیی ها** را افزایش داد.

حتی با نام و القابی که هر روز با رنگ و لعاب های مختلف، دانشگاه ها به خود می افزایند، تا خود را از مرداب متعفن **ناکارآمدی** خلاص کنند، آبی برای این **ملت** گرم نخواهد شد. بدون تغییر اساسی در معنای سواد و علم آموزی، و بدون رهایی از **ترویج سواد ناقص** در دانشگاه ها و حوزه های علمیه، هیچ یک از این **بزرگ ها** چاره ساز نیست، چنانچه با تشکیل **اداره ارتباط با صنعت** دردی از دانشگاه درمان نشد، به همان دلیل نیز با تغییر نام وزارت فرهنگ و آموزش عالی به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مشکلی حل نشد. وقتی سوادآموزی معنایی جز اخذ مدرک تحصیلی به واسطه انتقال دانش به ذهن، ندارد، کاملاً روشن است که تاسیس **پارک علم و فناوری** نیز هیچ استادی را برای تغییر رویه هایی که برای تدریس برگزیده است، ترغیب نکند. بی خود نیست که در طول نزدیک به چهل سال بعد از انقلاب، **هیچ** کسی را نمی توان یافت که به خاطر تاسیس کارخانه یا راه اندازی خط تولید و یا برعهده گرفتن مسئولیت اداره و توسعه یک صنعت در کشور، به **درجه استادی** در دانشگاه ارتقاء داده باشند. چراکه در جمهوری اسلامی هیچ کس صنعت گران، پیشه وران و صاحبان کسب و کار را به عنوان افرادی که قادرند معلومات و دانش خود را برای افزودن بر ارزش مواد و اشیاء به خدمت گیرند، **باسواد** تلقی نمی کنند.

متأسفانه با همان سبک و سیاق، این روزها نیز **سناریوهای** جدیدی در حال نوشتن است. عده ای با حرص و ولع به دنبال تاسیس شرکت های **دانش بنیانند** و بعضی دیگر با تشکیل **مرکز رشد** و نوآوری و **استارتآپ** یا **شتاب** اصطلاحات جدیدی را به واژه نامه های وزارت علوم می افزایند، **اما** بدون حاکمیت نگرش سیستمی در برنامه ریزی که منجر به ایجاد **شبکه ای** از سیستم های متعامل، هماهنگ و همسو در بین اجزای جامعه گردد، امکان بهره گیری و دستیابی به نتایج موثر از این نوع فعالیت ها نیز بی ثمر خواهد بود، چراکه ایده های نوزمانی به فناوری می رسند که در شبکه ای از سیستم های تجاری، اقتصادی، فنی، مهارتی و علمی طرح شوند، به

نحوی که در آن شبکه، مراکز **دانشگاهی** مجبور شوند خود را به سطحی از توانایی **ارتقاء** دهند که **فنون و مهارت های لازم**، برای عملی ساختن ایده های جدید را شناسایی و **تولید** نمایند، تا سرمایه گذاران با اطمینان خاطر از **قابل اجرا بودن** ایده ها، متقاعد شوند و به میدان بیایند و به **تجاری سازی** آنها مبادرت ورزند. در غیر این صورت، استارتاپ ها، مراکز رشد و نوآوری نیز به سرنوشت مقالات **ISI** مبتلا گردیده و صرفاً به عاملی برای معرفی و شناسایی ایده های نو برای سرمایه گذاران و مراکز علمی خارجی تبدیل خواهند شد و اینبار، **همین مراکز**، بدون آنکه تاثیری در رشد و توسعه کشور داشته باشند، ساز **فرار مخترعان** و فناوران را کوچک خواهند کرد.

صد و بیست و پنج سال پیش، **امیرکبیر** با درک اهمیت **فن و تکنولوژی** در رشد و توسعه ملل اروپایی، با وجود قدمت چند صد ساله ایران در برخورداری از **دارالعلم ها**، دستور تاسیس **دارالفنون** را صادر کرد. او به درستی دریافته بود که دارالعلم ها به عنوان مراکز حفظ و نگهداری و آموزش دانش ها، که در قالب مکتبخانه ها، مدارس و حوزه های علمیه به فعالیت مشغول بودند، قادر به پاسخگویی به نیازهای در حال تغییر مردم و جوامع نیستند. جامعه ثنویت گرای ایران که تحت تاثیر افکار یونان باستان به دانش های نظری بدون تاثیری که در زندگی داشتند ارج و قرب قائل بود، علاوه بر اینکه به سدی برای توسعه و رشد تبدیل شده بود، هرگز نمی توانست در نظام تحصیلاتی کشور جایی برای **سواد فنی و مهارتی** باز کند. چراکه در آن صورت تمامی عالمان و اندیشمندانی که بدون نیاز به پاسخگویی به نیازهای جامعه در عرصه های صنعتی، تجاری، سلامت و فرهنگ، صاحب منزلت و جایگاه اجتماعی شده بودند، باید به ناچار از مقام و مرتبت خود چشم می پوشیدند و صحنه را برای فناوران و آنهایی که علمشان را به میزان تاثیر در عمل به رخ می کشیدند، خالی می کردند.

متأسفانه قتل امیرکبیر و اشتیاق وافر به **بازگرداندن** القاب و نام و نشان هایی که توسط او از جامعه ایرانی برکنده شده بود، موجب شد تا بلافاصله پس از مرگ او، فارغ التحصیلان بازگشته از فرنگ، به جای دنبال کردن آرزوهای بر زمین مانده او، با تاسیس و ترویج دوباره دارالعلم ها، که این بار با نام **پرطمطراق دانشگاه** سر برافراشته بودند، از رونق و پا گرفتن دارالفنون، به عنوان اصلی ترین مرکز آموزش هایی که به عمل و کار منجر می شد، بکاهند.

این دانشگاه ها به جای آنکه نقشی در تغییر معنای **سواد** و علم آموزی در ایران ایفا کنند و توان خود را در هدایت دانش ها در مسیر تولید و توسعه فناوری ها و ترویج **علم کامل** به خدمت گیرند، به مراکز تولید القاب و عناوین جدید تبدیل شدند و با اعطای عناوین دکتر و مهندس و تکنسین به فارغ التحصیلان، باب جدیدی را برای عنوان و مدرک **فروشی** گسترده کردند.

امروز با گذشت صد و بیست سال از تاسیس **دارالفنون** به دست امیرکبیر نمی توان در کشور، کارخانه ای یافت که خطوط تولیدش برآمده از دانش فنی یا مهارت دانشگاهیان یا حوزویان این کشور باشد. این در حالی

است که شرکت های بزرگی همچون سونی و میتسوبیشی ژاپن، سامسونگ کره و یا حتی شرکت های تازه به دوران رسیده مالزیایی و هندی به **پشتوانه** دانش فنی تولید شده از دانشگاه های بومی و مهندسان و **تکنسین های ماهر** تربیت یافته در داخل همان کشورها، بازارهای جهان را تسخیر کرده اند.

اما در کشور ما مراکز علمی در این مدت نتوانستند **تغییری در معنای سواد** و دانش اندوزی ایجاد کنند، تا از قبل آن بستر مناسبی برای **عملیاتی** کردن دانش های تولید شده فراهم گردد، و توسعه یا پیشرفتی در عرصه فناوری حاصل شود تا در فرآیند تحصیل علم، جایگاهی برای **دانش فنی** و **مهارت** های مورد نیاز برای عملیاتی کردن آنچه به اسم تولید علم یا ایده های نو و ابداع و اختراع، عرض اندام می کنند، فراهم گردد. در نهایت ناباوری، امروز در کشور ما **افراد برخوردار از مهارت و کارآفرینان**، مانند همان پیرزنان و پیرمردانی هستند که **علیرغم افزودن بر ارزش** پشم و گل و خاک، و تبدیل آنها به قالی و کوزه و تاک، **باسواد** تلقی نمی شوند و علاوه بر اینکه جایگاه و منزلتی در جامعه ندارند، اکثر قریب به اتفاقشان به اندازه یک دهم اساتید دانشگاه ها و حوزه های علمیه درآمد ندارند و معمولاً به نان شب محتاجند.

شاید طرح و بازگویی این واقعیت تلخ، که امروز بدان گرفتاریم تعجب آور باشد، اما در نهایت تاسف باید اذعان کرد که تحت تاثیر اساطیر یونان و ثنویت افراطی که دانش نظری را **برتر** از دانش عملی در جامعه بسط و گسترش داده است، انسان های برخوردار از دانش و **سواد کامل** در ایران، که قادرند دانش و معلومات خود را در عمل به خدمت گیرند و نقش اساسی و تعیین کننده در **تولید ارزش افزوده** دارند، به عنوان افراد **بی سواد** معرفی می شوند و انسان هایی که به قول قرآن قادر به عملی نمودن اندیشه ها و دانش خود نیستند و شبیه چارپایانی هستند که تورات را حمل می کنند، **باسواد** تلقی می شوند.

امروز در جمهوری اسلامی:

کشاورزانی را که طی سال ها تجربه اندوزی و کسب علم زراعت از پدران و مادران رنج کشیده، به عرق جبین و همت بازو، خاک های عریان و آب های سرگردان را به هم می آمیزند تا زن و مرد ایرانی، نان عزت و استقلال بر سفره نهند، **بی سواد** می نامند، اما **اساتید** دانشکده های کشاورزی را که در طول زندگی خویش به رویاندن آرزنی یا دروی جویی احساس نیاز نکرده اند، فرهیخته و **باسواد** لقب داده اند.

ایلات و عشایری را که به تربیت دام و طیور، قرن ها بسان حج گذارانی مخلص و بی ریا، عمر و جوانی خویش را به پای سعی بین صفای بیلاق و مروه قشلاق ریخته اند، **بی سواد** می نامند و اساتید دانشکده های دامپروری و دامپزشکی را که در طول زندگیشان نقشی در تولید یک گرم گوشت و شیر و ماست ندارند، از سر سفره نفت متنعم ساخته و آنان را **باسواد**، استاد و دانشمند خطاب می کنند.

بنایان و گچکارانی را که در طول قرن ها، در کسوت استاد شاگردی، به سحر فریبنده انگشتانشان، گل و آجر و آهک را به مرتبت مقرنس و معرق و کاشی، تعالی داده اند و خلقی را از این خلقت زیبا و اعجاز گونه به حیرت واداشته اند **بی سواد** می خوانند و اساتید دانشکده های معماری و عمرانی را که در طول سال ها تحقیق و

تلاش از حل معمای ستون و ایوان های پرسپولیس یا عمارت منارجنبان و حمام شیخ بهایی عاجز مانده اند، **باسواد** می دانند.

پیرزنانی را که در شهرها و روستاها، سال های سال به رقص دوار چرخه و دست، پنبه و پشم و ابریشم را می ریسند تا برای شوی و فرزندانشان پیراهن و شال و چوقا بیافند، و به آنان گرمی و حجاب و عفت هدیه دهند، **بی سواد** می نامند و روشنفکرانی را که در طول حیاتشان از رشتن مشتی پنبه عاجزند و فقط از پشت نقاب جامعه شناسی و تجدد معابی، بر سُرناهی برهنگی و بی عفتی می دمند، **باسواد** می نامند.

کارگرانی را که به دم گرم غیرت و عزم مردانگی، آهن تفته خمیر می کنند و یوغ چرخ صنعت به گردن بسته اند تا نعش بی جان پیشرفت و توسعه این کشور را از مرداب عقب ماندگی بیرون بکشند، **بی سواد** می خوانند و اساتید دانشگاه های صنعتی و پلی تکنیک را که به صنعت پشت کرده و سرمست از هیاهوی کف زدن های ممتد حضار در سمینارها و کنفرانس های بیهوده و بی ثمر، به وجد می آیند، **باسواد** و فرهیخته می نامند.

تُجار و دکه دارانی را که در کسوت میرزا و حاجی و بُنکدار، نبض بازار را در دست دارند و قرن ها شرق و غرب کشور را به عالم پیوند داده و می دهند تا در مزرعه داد و ستد این کشور، بذر رونق بکارند و برکت درو کنند، **بی سواد** می نامند، و استادان اقتصادی را که از رفع ساده ترین مشکلات بازار عاجزند و سالهاست که از حل معمای **حذف ربا** از بانک های ایران، **تلو تلو** می خورند و سرگیجه گرفته اند، **باسواد** و اندیشمند می خوانند.

در **دنیای امروز** انسان **باسواد** کسی است که بتواند **دانایی های** خود را با ساخت وسیله یا تولید خدمت یا محصولی نو به **توانایی** تبدیل کند، و بتواند تغییر ایجاد کند و نقشی در تعالی و پیشرفت خود و دیگران ایفا کند، و گرنه دانشی که در مغز انباشته شود، بدون آنکه منشاء اثری باشد و فقط انسان ها را به توصیف گران و تماشاگرانی بی اثر تبدیل نماید، به پیشزی نمی ارزد.

علمی که بخواهد در عمل منشاء اثر باشد، ناگزیر از آن است که از دل **دنیای واقعی کار** بیرون تراود و با آن اجین گردد. به همین دلیل است که برای کارشناس خوب بودن، ابتدا باید تکنسین خوبی باشی و برای معمار شدن، باید سال ها، کارگری و بنایی کنی، برای درست فرماندهی کردن باید رزمنده خوبی باشی و برای خوب یاد دادن و معلم شدن باید بتوانی خوب یاد بگیری و محصل خوبی باشی و ...

اختاپوس ثنویت در طول قرن ها نفوذ بر شالکه ذهنی برنامه ریزان و قانونگذاران این کشور، اندیشیدن به هر نوع وحدت و **پیوند**، بین دانش و مهارت با **دنیای واقعی کار** را، آنچنان از اذهان و افکار زدوده است که هیچ کس جرأت نمی کند به **تبدیل کردن** کارگاه ها، شرکت ها و موسسات مختلف تولیدی، صنعتی، خدماتی، کشاورزی و ... به کانون های اصلی **علم و کارآموزی**، بیاندهد. چنانکه، علیرغم اثبات ناکارآمدی دانشگاه ها در تامین نیاز جامعه به قشر توانمند و برخوردار از شایستگی ها و مهارت های مورد نیاز، در اقدامی ناشیانه، دولتمردان و قانونگذاران به جای اصلاح و ارتقای کیفیت آموزشی مراکز علمی، همچون دانشگاه های صنعتی،

پلی تکنیک، علمی کاربردی و آموزشکده های فنی و حرفه ای و پیوند آنها با دنیای واقعی کار، بخش مهمی از **وظایف** این مجموعه های علمی را به وزارت کار و امور اجتماعی **تفویض** کرده اند. **وزارت کار** که باید متولی تولید حرفه و شغل در جامعه باشد و در نهایت با تشکیل مجموعه های مرتبط با صنعت، خدمات و کشاورزی به **تحلیل حرفه و شغل** مبادرت ورزد و نیازهای مجموعه های مختلف به نیروهای ماهر و توانمند را جمع آوری و احصاء نموده و به مراکز آموزشی و علمی سفارش دهد، با تاسیس سازمان فنی و حرفه ای به متولی تعلیم و تربیت، **تغییر ماهیت** داده است تا خلاء ناشی از **ناکارآمدی** دانشگاه های صنعتی، علمی کاربردی و فنی و مهارتی را، خود به تنهایی پر کند.

استقرار **سازمان فنی و حرفه ای** در وزارت کار، **اثبات ابتدال سواد** در جمهوری اسلامی ایران است. وجود این سازمان دلیل قاطعی است بر اینکه هنرستانها و دانشگاه های صنعتی، علمی کاربردی، فنی و حرفه ای قادر به تربیت کارگران و تکنسین های ماهر، کارشناسان شایسته و متخصصان کارآمد و توانا برای **کار آفرینی و اشتغال زایی** و حضور موثر در بازار کار نیستند و باید علاوه بر صرف میلیاردها دلار هزینه برای تجهیز کارگاه و آزمایشگاه در این دانشگاه ها، مراکزی را در وزارت کار به نام سازمان فنی و حرفه ای تاسیس نمود و میلیاردها دلار صرف تجهیز آزمایشگاه و کارگاه در آن سازمان کرد، تا به مردم **کار** بیاموزند.

وجود سازمان فنی و حرفه ای در کشور به معنای **اثبات جدایی علم از کار** است. یعنی در کشور ما، مراکز دانشگاهی موظف به تولید مدرک علمی و صدور گواهینامه **سواد علمی** شده اند و سازمان فنی و حرفه ای متولی تولید مدرک کار و صدور گواهینامه **سواد کار** است. تاسف بارتر اینکه، در سازمان فنی و حرفه ای هم به تاسی از اصل واقعیت های مستقل از هم، همان سبک و سیاق برای آموزش حاکم است، که در دانشگاه ها مرسوم است. در سازمان فنی و حرفه ای همانند دانشگاه ها، درس های تئوری در کلاس هایی با میز و صندلی های دانشجویی و وایت برد یا تخته سیاه به حافظه کارآموزان انتقال می یابد و در کارگاه های مجهز به تجهیزات و ماشین آلات مختلف، مانند دانشگاه ها، درس های عملی آموخته می شوند. **معنای سواد** در این دو مجموعه یکسان است، فقط نوع گواهینامه ها با هم فرق دارند. یعنی حتی در سازمان فنی و حرفه ای نیز، که تحت مدیریت **وزارت کار** به فعالیت می پردازد، هیچ کس به این باور نرسیده است که درس های عملی را در **دنیای واقعی کار** به کارآموزان آموزش دهد. یعنی در **وزارت کار** نیز کسی نیست که **دنیای واقعی کار** را مستعد آموزش فن و مهارت و دانش بداند. متولیان این وزارتخانه نیز مانند دانشگاه ها، بر این باورند که دانش و فن و مهارت، باید در کلاس های درس و آزمایشگاه ها و کارگاه هایی که تداعی گر آموزش های **شبه نظری** اند و نقشی در تولید محصول یا ارائه خدمت ندارند، آموزش داده شوند.

دلیل استقرار سازمان فنی و حرفه ای در وزارت کار، این بود که وزارت کار به عنوان متولی تولید و اشتغال، **ظرفیت** های آموزشی، مهارتی حرف و مشاغل در دنیای واقعی کار را عیان و آشکار نموده و به رسمیت بشناسد و با هدایت نیروهای جوان و علاقمند به کار، آنها را با **حقایق دنیای کار** آشنا سازد، نه اینکه با **تقلید**

محض از دانشگاه ها، همان خطای آنها را تکرار نموده و با راه اندازی کلاس های نظری و تاسیس کارگاه ها و آزمایشگاه های آموزشی، دیوارهای بین علم با عمل و کار را قطورتر و مستحکم تر سازد. این نمود عینی حاکمیت اصل واقعیت های مستقل از هم در شالکه ذهنی تمامی برنامه ریزان و قانونگذاران کشور است و نشان می دهد تا چه حد **علم و فن و مهارت** به عنوان واقعیتی مستقل از **عمل و کار** به رسمیت شناخته شده است، که حتی در وزارت کار نیز، نمی توان به پیوند و وحدت بین علم با دنیای واقعی کار، اندیشید.

وزارت کار به جای اینکه به **حلقه پیوند** بین دانشگاه های صنعتی، علمی کاربردی و فنی و حرفه ای با صنعت و دنیای واقعی کار تبدیل شود، با تاسیس سازمان آموزش های فنی و حرفه ای، به دانشگاهی مستقل از دنیای واقعی کار تبدیل شده است.

در تمامی کشورهای پیشرفته، وزارت کار یکی از **مهم ترین ارکان** ارتباط دانشگاه با صنعت است، و وظیفه اصلی آن **تحلیل مشاغل** و حرفه هاست، تا با ورود هر یک از فناوری های جدید به کشور، به تناسب **آمایش سرزمینی** و تکنولوژی مورد استفاده در صنایع مختلف، **شغل های جدید** را شناسایی نماید و پس از تعیین سطوح صلاحیت های حرفه ای و **شایستگی های** مورد نیاز برای هر یک از آن مشاغل، نیاز دنیای واقعی کار را به علوم، مهارت ها و فنون جدید پیش بینی کند و برای تربیت نیروی انسانی مورد نیاز، به دانشگاه های صنعتی، علمی کاربردی و فنی و حرفه ای سفارش دهد. نفوذ **مشئ** واقعیت های مستقل از هم در برنامه ریزی و قانونگذاری ها موجب گردیده است که وزارت کار، خود را به عنوان **واقعیتی مستقل** از دانشگاه ها و دنیای واقعی کار به رسمیت بشناسد و بدون نیاز به هر نوع رابطه با دانشگاه ها یا صنایع مختلف، با استقرار سازمان آموزش های فنی و حرفه ای در وزارت کار، به مثابه جزیره و قبیله ای مستقل و خودکفا، به تربیت نیروی انسانی مبادرت ورزد و از وظیفه و رسالت اصلی خود **بازماند**. به همین دلیل است که با وجود قدمت چند ده ساله استقرار سازمان فنی و حرفه ای در وزارت کار، تغییری در **معنای سواد** به وجود نیامده است، و هنوز هم افرادی که در دنیای واقعی کار با سبک و سیاق خاص یا ابتکار عمل های گوناگون به تلاش و کار و فعالیت مشغولند، به عنوان افرادی **بی سواد** و فاقد شأن و جایگاه علمی و مهارتی به جامعه معرفی می شوند و هیچ دانشگاهی اعم از دانشگاه صنعتی، علمی کاربردی و فنی و حرفه ای آنها را به عنوان صاحب نظران عرصه فن و مهارت به رسمیت نمی شناسد و جایی برای حضور آنها در کلاس های درس و کرسی های علمی باز نمی کند. امروز اگر **بیکاری** فارغ التحصیلان، به بحرانی بزرگ برای جامعه مبدل شده است، به خاطر **علیل پروری** دانشگاه ها و سازمان های فنی و حرفه ای است. به خاطر آن است که سواد نظری (سواد ناقص) معیار دانشمندی و فرهیختگی شده است و سال هاست که بر پیشانی صاحبان کار و عمل و مهارت در دنیای واقعی کار، **انگ بی سواد**ی نقش بسته است.

در اقدامی دور از انتظار و باور، مجلس شورای اسلامی در سال ۹۶ **قانون نظام جامع آموزش های فنی و حرفه ای** را با محوریت وزارت کار، تعاون و امور اجتماعی تصویب کرد. این قانون بازتاب تلخ همان بیراهه

ای است که اجازه نخواهد داد در **وزارت علوم، تحقیقات و فناوری**، تغییری در معنای سواد پدید آید. با محول نمودن مدیریت و هدایت آموزش های فنی و حرفه ای و علمی کاربردی کشور به وزارت کار، تمامی تلاش ها در وزارت علوم برای **تغییر معنای سواد** و نزدیک ساختن آن با مفهوم عمل و کار بی نتیجه خواهد ماند و در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دیگر هیچ کس به سراغ تلفیق علم با عمل نخواهد رفت و دانش های تبدیل شده به کار و عمل در دنیای واقعی کار را به عنوان بخش لاینفک سواد عملی و **سواد کامل** به رسمیت نخواهد شناخت. تصویب این قانون به معنای کوبیدن میخ های تابوت سواد عملی در این کشور بود که آرزوی بر زمین مانده امیر کبیر را برای تغییر معنای سواد، برای سال های متمادی به فراموشی خواهد سپرد.

کشورهای پیشرفته ده ها سال پیش، به این نتیجه رسیده اند که در پشت درهای بسته دانشگاه ها و در محیط های **تصنعی** و ساختگی به نام کلاس و کارگاه و آزمایشگاه، نمی توان به جوانان فن و مهارت آموخت. لذا دنیای واقعی کار را به عرصه ای برای آموزش های فنی و حرفه ای تبدیل نموده اند و صنعت گران، کارگران، زارعان، پیشه وران و کارمندان کارخانجات، کشتزارها و موسسات و شرکت های مختلف را در **جایگاه** استاد و مدرس و مربی نشانده اند تا جوانان با حضور در دنیای واقعی کار، با حقایق تولید و خدمت و کشاورزی آشنا شوند و نیازی به تاسیس دانشگاه ها و مراکز آموزشی پرهزینه و بی فایده نداشته باشند. آنها به حقیقت دریافته اند که **کار** را باید در **دنیای واقعی** کار آموخت و مهارت و فن را باید با کیفیت محصول و خدمت و تولید، محک زد، نه با نمره و ورقه. آنها با **وحدت** و پیوند حقیقی بین دانشگاه با صنعت، **معنای سواد** را از انباشت دانش در مغز، به تولید و خدمت با کیفیت در عرصه کار و عمل، تغییر داده اند.